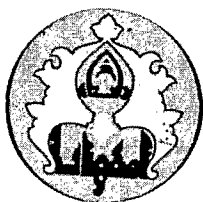


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الطاهر الطيب
الطيب الطاهر
الطاهر الطيب
الطيب الطاهر
الطاهر الطيب
الطيب الطاهر

۸۷/۱/۱۰۴۷
۸۷/۱۰۱۷



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه الهیات

پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی الهیات گرایش
فلسفه و کلام اسلامی

مرگ و زندگی از دیدگاه نهج البلاغه

استاد راهنما:

دکتر مجید صادقی

استاد مشاور:

دکتر محمد بیدهندی

پژوهشگر:

زهرا کامرانی

۱۳۸۷ / ۹ / ۲۳

تیر ماه ۱۳۸۷

۱۰۶۱۱۸

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابداعات و نوآوری
های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه متعلق به دانشگاه
اصفهان است.

۱۳۸۷ / ۹ / ۲۳



دانشگاه اصفهان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه الهیات

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته‌ی الهیات گرایش فلسفه و کلام اسلامی

تحت عنوان:

مرگ و زندگی از دیدگاه نهج البلاغه

در تاریخ ۱۳۸۷/۴/۱۸ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه عالی به تصویب نهایی رسید.

۱- استاد راهنمای پایان نامه دکتر مجید صادقی

با مرتبه‌ی علمی استادیار

امضاء.....

۲- استاد مشاور پایان نامه دکتر محمد بیدهندی

با مرتبه‌ی علمی استادیار

امضاء.....

۳- استاد داور داخل گروه دکتر محسن صمدانیان

با مرتبه‌ی علمی استادیار

امضاء.....

۴- استاد داور خارج از گروه دکتر مهدی دهباشی

با مرتبه‌ی علمی.....

امضاء.....

امضای مدیر گروه



امضاء.....

به تماشا گویند

و به آغاز کلام

واژه ای در قفس است

واژه سگر و سپاس

که این واژه پروردگار رنونی را سزا است که انسان را پیچیده ترین خلق خود قرار داد و او را نور علم و هدایت عنایت فرمود تا آفاق بی انتهایی عالم را به تماشا بشیند و آیات آسمانش را به ادراک برساند.

اکنون که به لطف و یاری حضرت حق با موفقیّت بدین مرحله علمی نائل گشته ام شایسته است با کمال خضوع از محضر امانتید محترم جناب آقای دکتر صادقی استاد اینستا که در تمام مراحل تالیف این رساله خالصانه و بی دریغ بارها بنیادهای ارزنده راهگشای بنده بودند، جناب آقای دکتر یزدی استاد مشاور که در مراحل تکمیلی و نهایی با دقت نظرشان بنده را یاری نمودند، همچنین جناب آقای دکتر صدائی و جناب آقای دکتر دهباشی داوران داخل و خارج گروه که مراد هر چه بهتر شدن رساله یاری دادند قدر دانی و شکر نمایم. از خانواده عزیزم که در تمام این مدت دست یاری به دستم سپردند سپاسگزارم و بهترینها را برایشان آرزو مندم.

تقدیم به

اسطوره صبر و مقاومت: پدرم

و

فرشته صفا و مهربانی: مادرم

آنانکه وجودم برایشان همنج بود و وجودشان برایم مهر

مویشان سپیدی گرفت تا روی سپید بانم

آنانکه فروغ نگاهشان، گرمی کلامشان و روشنی رویشان سرمایه های جاودانی زندگیم هستند

صمیمانه در برابر وجود کرامتشان زانوی ادب بر زمین می نهم و بادلی مملو از عشق و محبت بردستان بوسه می زنم.

بلندای وجودشان همیشه استوار

چکیده

مرگ و زندگی مهمترین مسأله آدمی در طول تاریخ است. آدمی فطرتاً طالب حیات است و متقابلاً از مرگ فراری است لذا جدی ترین مسأله در زندگی را مرگ تشکیل می دهد که دغدغه انسان را به خود اختصاص داده و هر قوم بنا بر اقتضاءات فکری، دینی و باورهای خویش دیدگاه خاصی را در این خصوص ارائه کرده است. نوع نگاه آدمی به مرگ تأثیر بسیار قابل توجهی در نحوه زندگی آدمی دارد.

همچنین آنچه انبیاء و ائمه (علیهم السلام) همواره به آن دعوت کرده اند ایمان به معاد و جاودانگی است تا جایی که ایمان به معاد در کنار ایمان به یگانگی خدا، در شمار اصول دین قرار گرفته است پیروان مکتب اسلام با تأسی از بزرگان مکتب اعتقاد به معاد را شالوده دین خود دانسته و آن را پاسخ مثبت به نیاز فطری بشر می دانند اما روشن است کسی که در عالم ملک است نمی تواند حقایق عالم ملکوت را بفهمد و آگاهی کامل زمانی حاصل می شود که این امر مورد تجربه انسان واقع شود.

لذا راه برداشت از حقیقت مرگ و جهان پس از مرگ صرفاً در حیطه تعالیم انبیاء و اولیاست. حضرت علی (ع) که ولی مطلق الهی و صاحب ولایت کلیه و مطلقه الهی است جلوه هایی از روح بلند خویش و تجربیات درونی و معنوی خود را در "نهج البلاغه" به ظهور رسانده است به همین جهت پس از قرآن یکی از منابع صائبی است که می تواند زوایایی پنهان از آدمی و مرگ و حیات پس از مرگ را آنگونه که هست به طالبان بنمایاند.

آنچه به عنوان یافته این تحقیق می توان گفت این است که در نگاه نهج البلاغه مرگ و زندگی معنایی فراتر از معمول دارند؛ مرگ حقیقی زمانی است که انسان فقط متوجه حیات دنیوی باشد و بالاترین نوع حیات، حیات معقول است که این امر حاصل نمی شود مگر با یاد مرگ و اجتناب از هوی و هوس و آرزوهای طولانی زیرا از منظر نهج البلاغه سخت ترین مانع در مسیر تکامل انسانها غفلت از مرگ است و یافته دیگر اینکه یاد معاد نه تنها دارای آثاری مثبت در سرای ابدی خواهد بود بلکه آثار آن در زندگی دنیوی نیز قابل توجه است.

اهدافی که این نوشتار دنبال می کند عبارت است از: تبیین حقیقت مرگ و مرگ آگاهی از دیدگاه نهج البلاغه، ارائه بیان روشنی از ارزش یاد مرگ از دیدگاه نهج البلاغه، اثبات معاد در نهج البلاغه و تبیین اثرات ایمان به معاد در زندگی از دیدگاه نهج البلاغه. روش تحقیق در این رساله توصیفی و اسنادی با تکیه بر تحلیل محتوا می باشد.

کلیدواژه ها: مرگ، زندگی دنیوی، معاد، برزخ، نهج البلاغه، امام علی (ع)

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	فصل اول : انسان و مرگ
۲	۱-۱- انسان ودغدغه های او
۳	۲-۱- بیان دیدگاه مکاتب در مورد روح
۴	۳-۱- حقیقت وجودی انسان در نهج البلاغه
۷	۴-۱- انسان وجاودانگی
۱۰	۱-۴-۱- بررسی نظریه های جاودانگی انسان.....
۱۲	۵-۱- مرگ و زندگی
۱۵	۱-۵-۱- تعبیر قرآن از مرگ
۱۶	۲-۵-۱- وجوه معانی مرگ در قرآن.....
۱۷	۳-۵-۱- اقسام مرگ از دیدگاه فلاسفه
۱۸	۴-۵-۱- مرگ و اجل
۲۱	۵-۵-۱- مرگ از منظر روایات.....
۲۲	۶-۵-۱- انواع زندگی
۲۴	۷-۵-۱- حقیقت مرگ و زندگی از دیدگاه نهج البلاغه
۳۰	۸-۵-۱- مرگ امری عمومی
۳۴	۹-۵-۱- پنهان بودن مرگ
۳۸	۱۰-۵-۱- ترس از مرگ
۳۹	۱-۱۰-۵-۱- عوامل ترس از مرگ.....
	فصل دوم : جهان پس از مرگ از منظر نهج البلاغه
۴۴	۱-۲- سکرات مرگ
۴۸	۲-۲- حالات انسان پس از مرگ
۵۲	۳-۲- قبض روح
۵۳	۴-۲- برزخ

صفحه	عنوان
۵۶ ۲-۴-۱- سؤال قبر
۵۹ ۲-۴-۲- فشار قبر
۶۱ ۲-۵-۵- معاد
۶۱ ۲-۵-۱- نزدیک بودن قیامت
۶۲ ۲-۵-۲- مقدمات قیامت
۶۵ ۲-۵-۳- خداوند علت العلل مرگ و زندگی
۶۶ ۲-۵-۴- انواع قیامت
۶۸ ۲-۵-۵- اثبات معاد در نهج البلاغه
۷۲ ۲-۵-۶- کیفیت معاد
۷۴ ۲-۵-۱- شبهه آکل و مأکول
۷۵ ۲-۵-۲- شبهه امکان ناپذیر بودن اعاده معدوم
۷۶ ۲-۵-۳- شبهه امکان ناپذیر بودن اعاده زمان
۷۷ ۲-۵-۷- حساب
۷۹ ۲-۵-۸- کیفیت محاسبه
۸۱ ۲-۵-۹- میزان
۸۲ ۲-۵-۱۰- صراط
۸۵ ۲-۵-۱۱- بهشت و دوزخ
۹۴ ۲-۵-۱۲- ویژگیهای قیامت

فصل سوم : آثار مثبت یاد مرگ و معاد در زندگی

۱۰۰ ۳-۱-۱- آثار مثبت یاد مرگ و معاد در زندگی از دیدگاه نهج البلاغه
۱۰۰ ۳-۱-۱-۱- اندیشه جهان بینی
۱۰۱ ۳-۱-۲- کنترل حیوانیت و حفظ اعتدال
۱۰۱ ۳-۱-۳- زندگی اجتماعی
۱۰۲ ۳-۱-۴- ایجاد حکومت عادلانه
۱۰۲ ۳-۱-۵- توجه به محرومان

صفحه	عنوان
۱۰۳ ۳-۱-۶- تحمل سختی ها
۱۰۳ ۳-۱-۷- ارضاء میل جاودانگی
۱۰۳ ۳-۱-۸- استفاده صحیح از دنیا و تأمین آخرت
۱۰۵ ۳-۱-۹- ایجاد روح فعالیت
۱۰۵ ۳-۱-۱۰- پشتوانه اخلاق حسنه
۱۰۷ ۳-۱-۱۱- توشه برداری و آرامش روانی
۱۰۸ ۳-۱-۱۲- پشتوانه ی تمام کمالات
۱۱۲ ۳-۲- نقش مراقبه و محاسبه در یاد معاد
۱۱۳ ۳-۳- عوامل غفلت از یاد مرگ و معاد
۱۱۳ ۳-۳-۱- فراوانی زندگان
۱۱۳ ۳-۳-۲- هواپرستی و آرزوهای دراز
۱۱۵ ۳-۳-۳- سختی و لذت
۱۱۵ ۳-۳-۴- غایات و اهداف انحرافی داشتن
	فصل چهارم : جمع بندی و نتیجه گیری
۱۲۹ منابع و مآخذ

پیشگفتار

مهمترین و بزرگترین چالش فراروی انسان از ابتدای تاریخ تاکنون مسئله مرگ و زندگی و دستیابی به اسرار پیچیده و ناشناخته پس از مرگ بوده است که نه تنها افکار متفکران و اندیشمندان بلکه توجه همه افراد را به خود جلب کرده و همواره به حکم فطرت، این پرسش برای هر انسانی مطرح است که آیا زندگی به مرگ خاتمه می‌یابد؟ یا اینکه همچنان باقی می‌ماند و در نشئه دیگری وارد می‌گردد و مجموعه افکار و اعمال او در جهانی دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد؟

در نگاه اول اگرچه مرگ اسرارآمیزتر از تولد آدمی به نظر می‌رسد ولی با توجه شایسته روشن می‌شود که هر دو نمود حرکت هستند و از رابطه ای تنگاتنگ برخوردارند بطوریکه نحوه نگرش به مرگ به زندگی افراد جهت می‌دهد، انسانی که نسبت به مرگ خود بی تفاوت است مسلماً نسبت به زندگی خود نیز بی تفاوت خواهد بود و عکس این قضیه نیز صادق است، پس مسأله معاد و جهان پس از مرگ اگر مورد انکار و یا فراموشی واقع شود حیات و زندگی پوچ و بی معنایی را به دنبال خواهد داشت زیرا اثر و نقش ایمان و یاد معاد بر هیچ انسانی پوشیده نیست و تشویق و تحذیر در نوع حرکت انسان بسیار اثر گذار است .

اما زمانی که بشر در دوره تجدد قدم گذارد و خود را از اسارت سیاسی - اقتصادی و مذهبی کلیسا رها شده یافت ، با پدیده عقل تجربی و قدرت کم نظیر آن روبرو شد و انسان غره، بر آن شد که تمامی آنچه دین و آموزه های دینی به عنوان آرمان شهر ، بهشت ، سرای ابدی سعادت و ... برای انسان تبلیغ می نمود را در همین جهان و با کمک همین دانش تجربی بنا کند از این رو در جوامع مدرن مفاهیمی چون خدا ، مرگ اندیشی ، تعالی گرایی ، آخرت محوری و ... با تمام اهمیتشان از صحنه زندگی حذف شدند و در مقابل عناصری چون انسان محوری ، منفعت طلبی ، ماده گرایی ، لیبرالیسم و دنیاپرستی بر آن حکم فرما گشته است و هدف غائی تنها در توسعه و آبادانی زندگی دنیوی جستجو می شود.

حرکت این تمدن صرفاً معطوف به دنیاست و مدلی که در این تمدن ارائه می شود مدل "دنیا برای دنیا" است؛ در واقع "زندگی" در این فرهنگ عرصه ای است که هیچ هدفی در ماورای آن وجود ندارد و تمام همت انسان در بهره وری هر چه بیشتر از امکانات رفاهی خلاصه می شود زیرا توجه به اموری مانند آخرت ، مرگ ، کمال ، تعالی را باعث اختلال در روند توسعه و مانع کسب لذت می دانند ولی در کنار رسیدن به سعادت و رفاه دنیوی ، تنشها و اضطرابها و رنجهایی نصیبش گردید که با خرد تجربی هرگز نتوانست پاسخی برای آنها بیابد و با بروز جنگهای جهانی اول و دوم و رویدادهای تلخی که بشر در طی این وقایع شاهد آن بود از علم و تکنولوژی که او را از رفاه مادی برخوردار می ساخت سرخورده شد و با پیدایش رفاه و بهبود زندگی اقتصادی احساس پوچی و بی هدفی دامنگیر بشر شد؛ پوچ دیدن تمامی امیدها و انتظاری که بشر در نگاه خویش به هستی داشت.

اینجاست که بحران درونی آغاز می شود و هیچ انگاری، مجال نمود پیدا می کند ، برآستی ریشه این حالت در کجاست؟ شاید مدرنیته آنقدر جذاب بوده که مرگ اندیشی و آخرت محوری و مفاهیمی از این قبیل با وجود حتمیت و عمومیت، در

بسیاری اذهان به دست فراموشی سپرده شده اند؟ باید گفت ریشه این بحرانها چیزی نیست جز حذف اساسی ترین مفاهیم از جمله خدا، آخرت گرایی و مرگ اندیشی، بدیهی است که نگرش جوامع و تمدنها نسبت به مسئله مرگ، عنصر تعریف کننده نحوه زندگی در آن تمدن خواهد بود، پس با توجه به میل جاودانگی که در بشر وجود دارد نپرداختن به این موضوع باعث می شود، منکر مرگ شویم و مرگ را پایان همه چیز بدانیم، همچنین باعث می شود زندگی را پوچ تلقی کنیم، انگیزه ای برای انجام اعمال شایسته نداشته باشیم و بیش از حد غرق در زندگی مادی شویم، وحشت از مرگ را در خود افزایش دهیم که حتی گاه تبدیل به ترس از زندگی هم می شود و مهمتر اینکه حتی وجود خدا را زیر سؤال ببریم.

روشن است برای اینکه بتوانیم در مسیر زندگی انتخاب صحیح داشته باشیم؛ باید پیرامون این مسائل به بحث و بررسی و تفکر بپردازیم و در این میان باید پیرو مکتبی شد که توان تبیین چنین مطلب سنگینی را دارا باشد یا بهتر بگوییم دغدغه پیداکردن پاسخ برای این مسئله مهم را داشته باشد چرا که هدف نهایی انسان در هر مکتبی متفاوت از هدف انسان در مکتب دیگر است و مسلم است بدون استمداد از یک منبع خطاناپذیر و ماورای طبیعی معرفتهای بشری در دست یافتن به مسائل مرگ و زندگی پس از مرگ امکان پذیر نیست زیرا درک آدمی در دست یافتن به این حقایق قاصر است.

به همین منظور موضوع مورد بحث را از دیدگاه نهج البلاغه به عنوان یکی از منابع گوهر بار کاملترین مکتب بررسی می کنیم زیرا استخراج این نکات ارزشمند از زبان کسی که بزرگترین دست پرورده دین اسلام است و به تعبیر خود به راههای آسمان آشنا تر است تا به راههای زمینی بسیار حائز اهمیت است علاوه بر این از آنجا که نهج البلاغه یک کتاب اجتماعی است طرح این موضوع نقش خاص خود را دارد. امید است این مطالب گامی در راستای تبیین و تحکیم بنیانهای فکری و اعتقادی در مورد مرگ و جهان پس از مرگ و معاد به عنوان یکی از اصول اعتقادی و شفاف نمودن تأثیر دنیامحوری بر کمرنگ شدن ارزشهای واقعی و معنوی از دیدگاه نهج البلاغه باشد.

حقیقت مرگ و زندگی، بیان فلسفه زندگی، بیان ارزش یاد مرگ، غفلت از مرگ و ضرورت توجه به حوادث پس از مرگ، اثرات مثبت یاد معاد در زندگی از جمله مقولاتی است که طی سه فصل در این رساله قابل ردیابی است در فصل اول مرگ در نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته، در فصل دوم با توجه به اینکه زندگی جاودانه همان زندگی اخروی است و مراد از زندگی تنها زندگی دنیوی نیست حالات انسان از زمان فرا رسیدن مرگ تا روز قیامت مطرح شده و فصل سوم فواید یاد مرگ و معاد بررسی شده است که بررسی و تفکر در این راستا باعث می شود دید نادرست ما نسبت به مرگ، هدف آفرینش، فلسفه زندگی و ... اصلاح شود موجب تعالی دریافت ما از حقیقت می شود و در نتیجه موجب می شود هر چه بیشتر خود را برای مرگی شایسته آماده کنیم علاوه بر این آگاهی در مورد مرگ بر عمق و معنای زندگی می افزاید چرا که بخش عمده ای از مشکلات انسان در رویارویی با مرگ، مربوط به عدم شناخت کافی در مورد آن می باشد.

فرضیه های این رساله عبارت است از:

۱. از دیدگاه نهج البلاغه نحوه تلقی آدمی از مرگ در نحوه زندگی او تأثیر دارد.
۲. در نهج البلاغه پیرامون مسائل اعتقادی به ویژه چگونگی مرگ و زندگی پس از مرگ مطالبی وجود دارد.

۳. از دیدگاه نهج البلاغه یاد آوری مداوم مرگ موجب هدفمند شدن زندگی خواهد شد.

در بررسی فرضیه ها نتایج حاصل شد؛ از آنجایی که مرگ و زندگی کاملاً تحت تأثیر یکدیگر قرار دارند نحوه تلقی آدمی از مرگ در عملکرد او مؤثر است، اگر مرگ پایان زندگی تلقی شود انسان در زندگی هدفی جز ارضاء امیال نفسانی نخواهد داشت و چون میل به جاودانگی یکی از نیازهای فطری اوست زندگی برایش پوچ و بی معنا خواهد شد اما اگر مرگ آغاز حیات دنیوی و وسیله ای برای وصول به خداوند باشد زندگی دارای هدفی والا خواهد بود و تمام اعمال و نیات انسان را تحت تأثیر قرار می دهد.

همچنین انسان پس از مرگ به حال خود واگذاشته نمی شود بلکه تمام حالاتی که پس از مرگ بر او عارض می شود؛ حتی سكرات مرگ، بازتابی از عمل اوست و با توصیف لحظه به لحظه حالات پس از مرگ انسان می فهمد که هیچ ذره ای از اعمال و نیاتش بدون نتیجه نخواهد ماند، از دیدگاه نهج البلاغه یاد آوری مداوم مرگ موجب هدفمند شدن زندگی خواهد شد زیرا انسان ذاتاً طالب لذایذ و ارضاء خواهشهای نفسانی است لذا یاد مرگ و معاد به عنوان عامل کنترل به زندگی دنیوی او جهت می دهد و مانع خروج از حد تعادل می شود که در نهایت موجب سعادت اخروی خواهد شد.

لازم به ذکر است که با وجود تعدد نسخه های نهج البلاغه و قرآن کریم از نسخه های موجود تنها از نهج البلاغه ترجمه محمد دشتی و از قرآن ترجمه مهدی فولادوند استفاده شده است و علت انتخاب این دو نسخه روان بودن ترجمه ، در دسترس بودن و حفظ وحدت رویه است.

فصل اول

انسان و مرگ

یکی از تمایزهای آدمی از سایر موجودات عالم اشتیاق او به کشف هستی پر رمز و راز است و از جمله این اسرار مرگ است؛ پدیده‌ای که همه موجودات این جهان خاکی به سوی آن در حرکتند اما در این میان تنها انسان از این سرنوشت محتوم خبر دارد به همین دلیل آدمی همواره با این مسأله درگیر است چه انکار کند و چه بپذیرد و این مسأله در دین اسلام و نزد متکلمان و فیلسوفان به جهت ارتباط و پیوند ناگسستنی آن با اصل معاد به عنوان عنصر اساسی دین، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

بی‌شک همه جریانات و پدیده‌های جهان هستی از کون به فساد یا از فساد به کون همه و همه جلوه‌هایی از مشیت ربانی است که حتی یک ذره از آنها بدون قانونی که خواسته خداوند نیست بوجود نمی‌آید و رهسپار نیستی نمی‌گردد اما از آنجا که انسان موجودی دارای اختیار و عقل می‌باشد و در عرصه حیات در مسیر تکامل از تولد و مرگ و قبر و سؤال گرفته تا عالم برزخ در روز قیامت و جاودانگی در نعمتها و عقوبتهای اخروی، نقش مهمی را ایفا می‌کند یکی از مهمترین تعالیم ادیان و بسیاری از مکاتب فلسفی مطالعه و بررسی مسائل مربوط به انسان است نهج البلاغه به عنوان یکی از منابع اسلامی در این زمینه می‌فرماید:

« هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ »

«نابود شد کسی که ارزش خود را ندانست» (حکمت ۱۴۹)

- قرآن کریم نیز در این زمینه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید، و هر کسی باید بنگرد برای فردا [ای خود] از پیش چه فرستاده

است و از خدا بترسید در حقیقت، خدا به آنچه می کنید آگاه است» (حشر ۱۸)

یعنی انسان باید خود را بشناسد، بداند از کجا آمده، برای چه آمده و به کجا می رود و باید بررسی کند برای

فردای خود چه پیش فرستاده است، لذا به آسانی می توان در یافت که قبل از طرح هر مسأله ای باید انسان را

مورد بررسی قرار دهیم.

۱-۱- انسان و دغدغه های او

انسان موجودی است که از نیروی عقل و اندیشه برخوردار است و دارای رشد و حرکت می باشد آنچه در

ابتدای امر در تجزیه و تحلیل وجود آدمی، جلب نظر می کند جسم اوست که غیر قابل انکار بوده و قابل رؤیت

و لمس است، این جسم از گوشت و پوست و استخوان و رگ و ... تشکیل شده است، پس از بررسی جسم

انسان این سؤال مطرح می شود که آیا حقیقت انسان منحصر به همین جسم است؟ اگر بگوییم که پیکر آدمی و

حقیقت او منحصر به همین جسم مشهود و ملموس است این جواب، قانع کننده نبوده زیرا شخص مرده نیز

دارای انسجام جسم است درحالیکه در مقام مقایسه؛ زنده و مرده تفاوتی دارند که کاملاً از هم متمایزاند مثلاً

شخص زنده نفس می کشد، حرف می زند و ...

در حالیکه انجام هیچ یک از این اعمال ناشی از جسم نیست، زیرا این اعمال از مرده سر نمی زند با اینکه

مرده و زنده در جسمانیت، مشترک هستند. مطالعه در کیفیت درونی انسان نشان می دهد که در وجود انسان

نیروی وجود دارد که همه فعل و انفعالات و آثار حیاتی ناشی از آن نیرو است که قابل لمس و رؤیت با قوای

ظاهری نیست و اوست که شخصیت حقیقی و نفس ناطقه انسانی را تشکیل می دهد و به اعضاء و جوارح بدن که

در حکم ابزار کار برای آن محسوب می شوند فرمان می راند. (ر.ک قضایای طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۲۴-۲۲)

با توجه به مطالبی که بیان شد می توان گفت یکی از دغدغه های مهم آدمی این است که حقیقت انسان

وانسانیت او تابع کدامیک از این دو جنبه است؟ آیا ترکیب و تعامل این دو بعد، سازنده هویت انسانی است یا

لزوماً باید یکی از این دو بعد را به عنوان حقیقت انسان معرفی نمود؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت: «کسانی که

به اصالت جسم معتقدند باید لحظه مرگ را نقطه زوال انسانیت انسان و انعدام هویت شخصی قلمداد کنند، اما

اگر اصالت را از آن روح بدانند زوال جسم برابر با زوال انسانیت انسان و هویت شخصی او نیست بلکه حقیقت او وقتی از بین می رود که نفس آدمی از بین رفته باشد. (ر.ک واعظی، ۱۳۷۷، ص ۳۵-۳۴)

از دیگر دغدغه های انسان در عالم هستی این است که بداند در این عالم از چه مقام و موقعیتی برخوردار است آیا وجود او محدود به همین حیات دنیوی است؟ آیا اعمال او زمانی مورد محاسبه قرار خواهد گرفت؟ و اینکه سعادت او در گرو چیست؟ می توان گفت دغدغه جاودانگی شورانگیزترین دغدغه اوست. نحوه پاسخ به این سؤالات جهان بینی او را شکل می دهد، برخی پاسخها موجب بروز احساس پوچی در او می شود و برخی پاسخها بقدری روشن و قانع کننده است که زندگی را کاملاً معنادار می سازد.

۱-۲- بیان دیدگاه مکاتب در مورد روح

موضوع روح از مهمترین مباحث فلسفی است که از زمره مسائل مربوط به متافیزیک محسوب می شود و جز خواص جویندگان علم، کسی توان فهم و تفسیر این مسأله غامض و پیچیده را ندارد، زیرا تا انسانی پا از دایره محسوسات فراتر نگذارد، نمی تواند وارد معقولات شود و مسائل مربوط به آن را درک کند، درک مسائلی از این قبیل که با اسرار جهان خلقت در آمیخته است مستلزم آشنایی با معقولات و محسوسات و بازشناختن آن دو از یکدیگر می باشد.

به طور کلی در مسئله "روح" دو گروه یا مکتب بزرگ در مقابل هم قرار دارند که اعتقاد آنها نسبت به روح و حقیقت آن کاملاً متفاوت است، این دو مکتب عبارتند از الهی و مادی، گروه اول معتقد به اصالت روح و گروه دوم معتقد به اصالت ماده می باشند که به شرح زیر به بحث اجمالی پیرامون نظرات هر یک از این دو مکتب می پردازیم:

الف) مکتب مادی یا ماتریالیسم؛ مادیون که طرفداران مکتب مادی هستند معتقدند نفس و روحی مجزا از بدن وجود ندارد و فکر و اندیشه تابعی از بدن است و حیات نفسانی جز جلوه ای از تجلیات ماده چیز دیگری نیست، این افراد همه هستی را منحصر در ماده می دانند و جهان ماوراء ماده و هر موجود غیر مادی را مطلقاً انکار می کنند و معتقدند که به غیر از محسوسات چیزی وجود ندارد و نتیجه آنکه معتقدند در انسان، روح مجرد وجود ندارد بلکه حقیقت وی همان بدن مادی است و به مجرد از میان رفتن جسم یا ماده آثار و عوارض ناشی از آن نیز خود بخود از میان خواهد رفت. (ر.ک قضایی طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۳۰-۲۹)

ب) مکتب الهی یا تنیسم؛ آراء و عقاید طرفداران تنیسم یا مکتب الهی کاملاً در جهت خلاف نظرات مادیون قرار دارد یعنی آنان بر این عقیده هستند که در انسان روحی مجزا و مستقل از بدن وجود دارد که تشکیل دهنده شخصیت حقیقی وی بوده و جسم متقوم به اوست و با از میان رفتن آن، زندگی و آثار حیات نیز به طور کلی از بین خواهد رفت. (همان، ص ۳۰)

۱-۳- حقیقت وجودی انسان در نهج البلاغه

از دیدگاه نهج البلاغه انسان موجودی دوبعدی است که یک بعد وی همان جنبه مادی و دیگر، بعد معنوی اوست که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است و حقیقت وجود او همان نفس و روح است و جسم برای نفس آلتی بیش نیست، پس گستردگی اعتقاد به وجود روح انسانی و غیر مادی بودن آن در میان مسلمین ریشه در آیات و روایات اسلامی دارد و باید به این نکته ساده اما عمیق توجه شود که انسانیت انسان به جسم او نیست بلکه جسم ابزاری برای وصول به انسانیت است.

«جَوَارِحَ يَخْتَلِمُهَا وَ ادْوَاتٍ يُقْلِبُهَا»

«به انسان اعضا و جوارحی بخشید که در خدمت او باشند و ابزاری عطا فرمود که آنها را در زندگی به کار گیرد» (خطبه ۱/)

در جای دیگر می فرماید:

«وَإِنَّمَا كُنْتُ جَارَاجَاوِرَكُمْ بَدَنِي أَيَّاماً وَ سَتَعْقِبُونَ مِنِّي جُنَّةً خَلَاءَ سَاكِنَةٍ بَعْدَ حَرَكَاتٍ وَصَامِتَةٍ بَعْدَ نَطْقٍ»

«من از همسایگان شما بودم که چند روزی در کنار شما زیستم و به زودی از من جسدی بی روح و ساکن پس از آن همه تلاش و خاموشی و پس از آن همه گفتار باقی نخواهد ماند.» (خطبه ۱۴۹/)

این کلام اشعاری است به آنچه اکثر عقلاء به آن توجه کرده اند و آن اینکه هویت انسان چیزی غیر از این بدن است در شرح ابن ابی الحدید آمده: شما پس از فقدان و مرگ من جسدی را می بینید یعنی بدنی خالی که روح در آن نیست و از معانی که قبلاً واجد آن بود از جمله عقل و نطق و قوت و... خالی است یعنی این جسد، جسدی است که پس از حرکت، ساکن و پس از نطق ساکت است و محال است عوض و معوض (جسد خالی و جسد همراه با روح) یکی باشد. این مطلب دلالت دارد بر اینکه هویت هر انسانی چیزی است غیر از جسد و بدن و آن چیز، امری پوشیده است و قابل لمس و رؤیت نیست و آن، جز روح نیست. (ر.ک ابن ابی الحدید، ج ۹، ص

پس در تجزیه و تحلیل انسان به این نتیجه می‌رسیم که واژه انسان برای دو مفهوم به کار می‌رود گاه مقصود از انسان ابعاد حیوانی و زیستی انسان است و گاه مقصود، انسانیت انسان است در نهج البلاغه هنگام بیان مراحل پیدایش انسان از پست تا عالی به این دو بعد اشاره شده است :

« ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ... ثَرِيَّةً سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ »
 «سپس خداوند بزرگ، خاکی از قسمت های گوناگون زمین ... گرد آورد آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد» (خطبه/۱)

«أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شُعْفِ الْأَسْتَارِ نُطْقَةً دِهَاقًا وَ عِلْفَةً مِحَاقًا»
 «مگر انسان، همان نطفه و خون نیم بند نیست که خدا او را در تاریکی های رحم و غلاف های تو در تو پدید آورد؟» (خطبه/۸۳)

اما پس از اینها از يك خلقت متباین و منحصر به فرد یاد می‌کند :

« ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ (فتمثلت) إنساناً »
 «آنگاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد.» (خطبه/۱)

آن سستی گوید و را که پیش از این	من چو تو بودم ز اجزای زمین
چون بنوشیدم جهاد آذری	پس پذیرا گشتم و اندر خوری
مدتی جوشیده ام اندر زمن	مدتی دیگر درون دیگ تن
زین دو جوشش قوت حس ها شدم	روح گشتم پس تو را آستا شدم
در جمادی گفتمی: ز آن می دوی	تا شوی علم و صفات معنوی
چون شدم من روح، پس بار دگر	جوش دیگر کن ز حیوانی گذر

(مثنوی. ۳: ۴۲۰۸-۴۲۰۳)

پس غیر از کالبد جسمانی انسان، چیز دیگری نیز وجود دارد که بدن انسان را به حرکت در می‌آورد و به او زندگی می‌بخشد و عقل و احساس و همه آثار حیات از تراوشات اوست، این نیرو نامش روح است و در جهان بینی و انسان شناسی دینی، انسان از آن خداوند است و رسیدن به خدا به عنوان غایت نهایی سیر انسان معرفی شده است. چگونگی جلوه انسان برای حضرت علی(ع) در سرتاسر نهج البلاغه و کردار عینی و طرز رابطه او با انسانها کاملاً مشهود است. امام علی(ع) در این زمینه می‌فرماید: "من انسان را جلوه گاهی از مشیت الهی و تجسمی از حکمت ربانی می‌بینم و او را به عنوان خلیفه الله در روی زمین می‌شناسم، لذا از غلبه شئون پست

حیوانی بر این موجود سترگ رنج می برم و تا نفس دارم از غلطیدن او در علفزار پست مادیات جلوگیری خواهم کرد " این نگرش درباره انسان ، یک نگرش علمی و فلسفی نیست بلکه شهود الهی در هویت انسان است که تا کسی به آخرین مرتبه یقین نائل نگردد نمی تواند از چنین نگرشی برخوردار گردد. (جعفری، ۱۳۵۹، ج ۵، ص ۴۰-)

(۳۹)

با این توضیحات به این نتیجه می رسیم که شأن انسان منحصر در امور مادی و دنیوی نیست بلکه هویت و انسانیت انسان با اتصال به مبدأ متعالی و حرکت به سوی او معنا پیدا می کند و در می یابیم دین اسلام تا جایی که ارزشهای انسانی و اخلاقی از بین نرود به انسان گرایش دارد، در قرآن می خوانیم:

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

«و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد همه از اوست قطعاً در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه های است» (جائیه/۱۳)

اما نبودن این ویژگی در مکتبهای مادی باعث ارائه شناختی غیرواقعی از انسان شده است ، زیرا کسانی که نگاهی صرفاً مادی به انسان دارند با نفی ارزشهای روحی و حیات معنوی و اخروی ، کمال انسان و اهداف او را بر اساس معیارهای مادی تحلیل می کنند ؛ به عنوان مثال مکتب لذت گرایی ، سعادت و کمال آدمی را در کامیابی هر چه بیشتر و بهتر ، جستجو می کند و فلاسفه ای که حقیقت انسان را در عقل و اندیشیدن او دانسته اند ، انسان کامل را مرادف با حکیم دانسته اند و سعادت او را در شناخت و درک صحیح از مجموعه هستی می دانند.

البته باید گفت در اکثر دورانها و در جوامع و مکتبهای الهی معارف و آرمانهای معنوی حیات (که مورد شناخت و پذیرش قرار گرفته) با مسیری که انسانها در پیش گرفته اند، قابل انطباق نیست، به این معنا که از یک طرف بانیان ادیان الهی و حکما و انسان شناسان ، استعدادها و عظمتهای فوق العاده عالی را در وجود انسان معرفی میکند که با طرز تفکرات و روش زندگی انسان های مذهب و رشد یافته موافق و قابل تطبیق است ؛ ولی از طرف دیگر اکثریت انسانها ، از به فعلیت رسیدن آن استعدادها و عظمتها بی بهره هستند و شکی نیست که تنها علت سرکوب شدن استعدادها و عظمتها ، تکیه بر سستی اراده در برابر تمایلات و لذت جویی انسانهاست نه جهل به ماهیت و شئون مادی و روحی انسان ، زیرا معلومات بسیار فراوانی درباره آن استعدادها و عظمتها در دسترس آن انسانهاست با این حال به جهت تمایلات طبیعی حیوانی محض ، از عمل به آن معلومات خودداری کرده اند .

جعفری، ۱۳۷۷، ص ۱۰-۸)

نتیجه چنین اموری این است که دغدغه انسان تغییر می کند و باعث می شود اکثر مردم از حیات و زندگی برداشت غلطی داشته باشند و عشق به زندگی و جاذبه های آن چنان آنها را سرگرم می کند که به چیز دیگری نمی اندیشند و زندگی را چیزی جز خوردن، نوشیدن، لذت بردن و خوابیدن نمی دانند و فراهم ساختن این اشیاء را برای هر انسانی ضروری می دانند و ارزش ها و ارزش گذاری در این دنیا فقط بر اساس معیارهای حیات مادی صورت می گیرد و معنویات، ضروری و مورد نیاز نمی باشد بهترین سعادت تنها در لذتهای مادی می باشد، در این صورت انسان به حیوانی پست تبدیل خواهد شد؛ پس شایسته است انسان در همه شئون زندگی آن واقعیاتی را که به عنوان وسایل و واقعیاتی که به عنوان اهداف قرار میدهد بادقت هر چه تمامتر مورد ارزیابی قراردهد در این صورت روشن می شود که آیا آنچه به عنوان هدف منظور شده واقعاً دارای آن ارزش می باشد که واقعیاتی به عنوان وسیله قربانی آن هدف قرار بگیرند؟!

۱-۴- انسان و جاودانگی

داشتن حیات و میل به ادامه آن امری غریزی و فطری است و از بدو پیدایش در نهاد انسان قرار داده شده است واصل ترین هدفی است که خود را به عنوان مطلوبترین امر عرضه می کند و همین امر فطری باعث شده که انسان همواره نگران این مسأله باشد که آیا مرگ پایان راه است و آیا سهم انسان از زندگی همین سالیان معدودی است که بر این کره خاکی قدم می زند یا اینکه انسان توان این را دارد که بر این ناپایداری غلبه کند؛ قرآن انسان را موجودی می داند که حیات او تا ابد ادامه دارد و به همین علت بیم و نگرانی و فرار از مرگ و نیستی که در مقابل هستی و زندگی قرار دارد امری ذاتی و طبیعی بوده و همواره عشق به بقا و شناخت رمزهای هستی و نیستی در عمق وجودش نمایان است.

در انسان شناسی حضرت علی (ع) نیز، انسان حیاتی مستمر دارد یعنی حیات انسان تا ابدیت کشیده شده است و می توان گفت این خاصیت ذاتی خود حیات است که ضروری بودن ادامه خود را از درون خود می جوشاند، همانگونه که مقاومت در برابر عوامل مرگ و نابودی آن نیز یک پدیده و به عبارت صحیح تر یک فعالیت ذاتی

است، لذا هیچ انسانی بلکه هیچ جاننداری نمی تواند از حیات خود سیر شود. (جعفری، ۱۳۷۳، ج ۲۳، ص ۲۳۷)

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَيَكَادُ صَاحِبُهُ يَتَّبِعُ مِنْهُ وَيَمْلَأُ إِلَّا الْحَيَاةَ قَبْلَهُ لَا يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً»